

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در بحث جزئیت عرض شد که ذهن آن تعلق صورت ماهوی شیء را از خودش سلب می کند و نفس آن صورت را برای انطباق با اشیاء خارجی لحاظ می کند. یعنی ذهن یک همچین قدرتی دارد که بتواند آن صورتی را که مستند به ذهن اوست و متکّی و متدلّی به ذهن است، استنادش را قطع کند و نفس آن صورت را نگاه دارد و آن را منطبق بر آن مابه‌ازا خارجی بکند.

در مساله جزئیت مطلب به این نحو عرض شد که جزئی به آن حقیقتی و هویتی گفته می شود که قابل کثرت نیست و تعدد بر نمی دارد در حالتی که ما در آن صورت ذهنی این قابلیت را مشاهده می کنیم یعنی قابلیت تعدد در مابه‌ازاء صورت ذهنی و محکمی خارجی صورت ذهنی هست، گرچه آن صورت محدّد به حدود باشد لذا شما برای یک صورت ذهنی می توانید افراد متحدالشکلی فرض

کنید. اینهایی که صورت آنها به یک نحو هست یا اینکه فرض کنید از یک عکس شما تعداد مختلفی را چاپ می‌کنید در این عکاسها صورت، واحد است و لکن مابه‌ازاء خارجی آن متعدد است عکس از یک نفر برمی‌دارند ولیکن فرض کنید بیست تا سی تا پنجاه تا مثلش چاپ می‌کند به نحوی که هر کدام را شما در کنار دیگری بگذارید عین آن دیگری است بدون حتی یک سرسوزن اختلاف، در حالیکه هیچ اختلافی وجود ندارد و لکن تعداد آن کاغذها را می‌بینید که مختلف است یکی، دو تا، سه تا، تا پنجاه تا تعداد کاغذ برای این عکس‌ها پیدا می‌کنید و لکن همه اینها را می‌گوئید: این همان است تا پنجاهمی همه یکی هستند و هیچ کدام از اینها دو نمی‌شوند لذا می‌گوئید این‌ها که همه یک عکس است، یک عکس دیگر نظیرش بیاور یا من پنجاه تا کاغذ به شما دادم اما همه یک عکس است که چاپ شده و ظهور پیدا کرده پس این دلیل بر این است که گرچه در اینها ماهیت واحدهای است ولی این ماهیت واحده و جزئی، همه قابل تکرار است همینطور شما این را

فرض کنید اگر در خود آن انسان تکثر پیدا کند یعنی یک ماهیت واحده این در پنجاه تا مثل انسان این که امروزه می‌گویند درست می‌کند مثل شبیه‌سازی و امثال ذلک که یک سلول را می‌گیرند و آن را به یک انسانی تبدیل می‌کنند که از همه جهات عین آن پدر هست و تفاوتی با او ندارد و این واقعا از عجایب است. من به یاد دارم که این مطلب را قبل از اینکه این حرفها باشد چهل سال پیش که هیچ از این مسائل خبری نبود از مرحوم والد در تهران من آن موقع حدود ده یا دوازده سال سنم بود من شنیدم که ایشان در تفسیر این آیه سوره یاسین آیه‌ای که؟ ﴿أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ\* وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ\* قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ\* الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ\* أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَيَّ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَي وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ\* إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ\* فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾

این در تفسیر این آیه وقتی داشتند صحبت می‌کردند ایشان گفتند که امروزه بشر نتوانسته است به این مرحله از تکنیک برسد ولی در آینده نزدیک قشنگ

این حرف در ذهنم هست وقتی که ایشان می گفتند ما آن موقع می خندیدیم و تعجب می کردیم در آینده نزدیک از نظر تکنیک به جای خواهند رسید که از یک سلول پوست یا ناخن یک انسان خواهند ساخت این را آن موقع چهل سال پیش گفتند در حالی که اصلا اسمی از این حرفها و مسائل نبود آن وقت می گویند پیغمبر نسبت به علوم، اطلاعی نداشتند و علوم ژنتیک ما از علوم پیغمبر بالاتر است، عجب احمق‌هایی هستند، اینها را باید به طویله ببندند به جای اینکه کتاب بنویسند.

این مانندی که الان برای آن اشیاء عین خارجی و برای این مابه‌ازاء ماهوی هست این عبارت است از تکرر یک ماهیت با حفظ همان ماهیت منتهی به نحو سِعه‌ای، زیرا قبلا هم این مطلب را گفته ایم و امروز هم خواهیم گفت که حتی ماهیت هم قابل تکرر نیست برخلاف آنچه که مطرح می‌شود که ماهیت قابل تکرر است ولی وجود قابل تکرر نیست، بلکه می‌گوییم خود ماهیت این قابل تکرر نیست و ماهیت به مانند وجود متعین در یک تعین

است و قابل تعدد نیست بلکه ذهن همانطوری که  
عرض شد ماهیت را منسلخ از استنادش به وجود  
ذهنی و از وجود خارجی، از هر دو منسلخ می‌کند در  
مرتبّه و وصول به الجزئی الی الکلیّی از وجود خارجی  
منسلخ می‌کند و در مرتبّه من الکلیّی الی الجزئیّی از  
وجود ذهنی آن را منسلخ می‌کند تا اینکه بتواند او را  
به افراد و تعینات متعدده آن را حمل کند و عارض  
بر آن تعینات متعدده بکند درست شد پس بنابراین  
وقتی که ما می‌گوئیم منظور از جزئی عبارت است از  
یک هویت و تعین خارجی حالا آن تعین خارجی  
چه ذهنی باشد چه خارجی آن فرق نمی‌کند آن جنبه  
خارجی بودن به معنای یک حقیقت تکوینی آن مورد  
نظر است چون نفس تصوراتی که می‌کند آن حقائق  
تکوینه است اصلاً در بحث مجرد ذهن و در مجرد  
علم در آنجا صحبت می‌شود که قدرت و قوّت  
وجود در مجردات که مثل صور ذهنی هستند بسیار  
قویتر از آن قدرت و قوّت وجود در اعیان مادیه  
خارجیه است و آنها نسبت به او جنبه علیّی دارند  
آنچه را که به اراده ولیّی در خارج تحقق پیدا می‌کند

آن همان صورت ذهنیه اوست که مجرد از ماده و صورت خارجی است و آن کیفیت ذهنیه جنبه علی پیدا می کند برای تحقق امر خارجی و آن به مراتب قویتر است. معجزاتی که امام علیه السلام می کند اینها به همان حیثیت ارادیه مجردیه ذهنیه او برمی گردد گرچه ما او را صورت و خیال می پنداریم ولی همان صورت و خیال در ذهن امام علیه السلام از هزارها هزار ماده خارجی اقوی و اشد است و قادرتر است نسبت به آن وجود، بنابراین هویت خارجی قبول کثرت را نمی کند خود آن ماهیت گرچه جزئی است ولی در این جزئی بودن خودش هم قابلیت سعه و کشش را دارد شما می توانید هزارفرد از یک صورت در خارج تصور کنید گرچه نیست ولی تصور او می شود اگر یک شخصی پیدا بشود صاحب نفس قوی، می تواند این کار را انجام بدهد ما نمی توانیم ولی آنها می توانند انجام بدهند این برای چیست؟ برای این است که آن ماهیت خودش فی حد نفسه قوام ندارد قوام عبارت از وجود است. وجود قوام و استقلال دارد و وجود تعین و تشخیص دارد و وجود

هویت دارد، آن وجود است که می‌آید ماهیت را در خدمت خود در می‌آورد و ماهیت را استخدام می‌کند و برای شکل‌گیری خود به کار می‌گیرد.

همانطوری که در مباحث گذشته عرض شد وجود منبسط قابل ظهور نیست قابل ارائه و اظهار و ادراک نیست در مقام ظهور خارجی و در مقام ابراز باید به یک تعینی صورت پیدا کند این تعین یا عبارت است از مرتبه وجودی که در مجردات می‌باشد یا عبارت است از صورت و ماده که همان جنس حدود ماهوی است که در اشیاء خارجی و مادی این مساله تعین پیدا می‌کند آن وجود برای ابراز و اظهار، چاره‌ای ندارد از اینکه یک ماهیتی را به خود ببندد و بدون آن امکان ندارد که به تشکّل مادی در خارج، دارای تشخّص و تعین بشود و ذات باری تعالی گرچه دارای حدود ماهوی نیست ولی آن ذات، وجودش وجود مادی نیست وجود حضرت حق وجود مجرد است لذا نفس الوجود خودش نفس التعین و التشخص است در ذات باری مساله تعین عبارت است از ماهیته انیته این مربوط به ذات باری

است. در مراتب مجردة ﴿ماهیتهم عباری عن مراتب﴾  
تشکیکی فی ذاتهم و هوئی وجودهم ﴿خود آن  
مرتبه وجودی که یکی بالاتر از دیگری است برای  
آن موجود خارجی تعیین می‌سازد و هویت خارجی  
درست می‌کند و همان موجب می‌شود که ما او را از  
دیگری امتیاز بدهیم. اسم این را یک و اسم دیگری  
را دو بگذاریم به این عنوان او را معنون کنیم و دیگری  
را معنون به عنوان و متصف به وصف دیگر کنیم این  
قضیه مربوط به مراتب است و اما در مورد مسائل و  
اشیاء مادّیه خارجیّه در آنجا چاره‌ای جز این تلبّس  
به لباس صورت و ماده که حدود ماهوی ذاتی وجود  
هست اینها ندارند و همین‌طور سایر اعراض خاصه  
و مشترکات عامه که اینها همه در آنها حمل می‌شود  
پس بنابراین خود وجود فی حد نفسه از نقطه نظر  
تعیین خارجی و هویت خارجی چاره‌ای ندارد جز  
اینکه ماهیتی را به استخدام خود در بیاورد تا بواسطه  
استخدام این ماهیت و تلبّس وجود به این ماهیت  
خودش را در مرئی و منظر سایرین قرار بدهد بدون  
تلبّس به لباس ماهیت وجود در مرئی و منظر قرار



نمی‌گیرد. حال صحبت در این است که این وجود که خود را به این کیفیت درمی‌آورد این ماهیت را از کجا برای خود آورد؟ و از کجا این ماهیت را به استخدام گرفت؟ و از کجا این ماهیت را بر خود عارض کرد این دیگر سؤال ندارد چرا که خود آن وجود فی حد نفسه، آن تغییر و تحولی را که لازمه وساطت وجود و تجرد و صرافت وجود است در خود ایجاد می‌کند بعد التغير و التحول و بعد از التبدیل و تغییر آن صورت و آن نمود خارجی که به واسطه این تغییر و تبدیل به تقید و تبدل مقید می‌شود، اسم آن را می‌گذاریم ماهیت، قبل از تغییر ماهیتی وجود ندارد، شکلی وجود ندارد، حد و رسمی وجود ندارد، اعراض و اینها وجود ندارد اما این وجود این قدرت را دارد که این تغییر و تبدل را برای خود به وجود می‌آورد به واسطه جنبه فاعلیت مغیریت و مبدلّیت، آن جنبه فاعلی مغیریت، در نفس ذات وجود است که این خود را به این شکل و به این قسم ارائه می‌دهد و ظاهر می‌کند بعد از اینکه ارائه داد آن وقت شما می‌توانید او را مشاهده کنید قبل از

اینکه این تغییر و تبدیل را در خود به وجود بیاورد  
شما هرچه چشمتان را به این طرف و آن طرف  
بگردانید چیزی نمی بیند، وجودی مشاهده نمی کنید  
هرچه شما لمس می خواهید بکنید یک چیزی را،  
دست شما فقط روی هوا می گردد به چیزی برخورد  
نمی کنید هرچی شامه خود را به کار می گیرید تا بو و  
عطر و رائحه آنرا استشمام کنید چیزی استشمام  
نمی کنید چه وقتی این بو و رائحه به مشام شما  
می رسد وقتی که آن وجود لباس یک گل معطر را به  
خود بگیرد آنوقت شما اگر نگاه هم نکنید از فاصله  
چندمتری بو را احساس می کنید، اینجا بوی عطر  
می آید گلی در اینجا باید باشد یک چیزی باید باشد  
که فضا را معطر کرده باشد به سمت بو می روید و آن  
شما را هدایت می کند تا دست شما به یک بوته گلی  
می رسد و می گوئید این گل است حالا با لمس،  
مساله برای شما مشخص تر می شود بعد چشم باز  
می کنید گل را در مقابل خودتان می بینید، باز مساله  
برای شما روشن تر می شود و آن حدود وجودی  
برای شما مشخص می شود فقط تا به حال بویش را

می فهمید ولی آن رنگ قرمز گل را تا به حال ندیده بودید، الان اطلاع پیدا می کنید که رنگش هم قرمز است اطلاع پیدا می کنید که چند پر در این گل وجود دارد و ساقه و برگی هم در کنار این شاخه وجود دارد اینها یک به یک ظهوراتی است که برای انسان به واسطه آن ماهیت و آن حدودی که وجود به خود گرفته است پیدا می شود. اگر این وجود در بساطت و صرافت خودش باقی می ماند شما دیگر اصلاً بوی عطری را استشمام می کردید؟ یا دیگر سبزی و قرمزی شاخه گل را می دیدید؟ و یا تعداد گلبرگها در آن موقع برایتان مشخص بود؟ هیچکدام از اینها برای شما مشخص نبود پس بنابراین همانطوری که حدود برای وجود خارجی خودشان احتیاجی به وجود دارند و بدون وجود حدود و ماهیت فقط امر عبث و لغو و باطل و بیهوده و عدم هست همینطور وجود برای ابراز خودش، نه برای بودن، در بودن خودش وجود اشکالی ندارد مشکلی با خودش ندارد مشکل این است که می خواهد خودش را در مرئی و منظر دیگران در بیاورد تعدد از خود به وجود بیاورد

تشخیص از خود به متمایزات مختلف از خود ایجاد کند آن وقت این وجود هیچ راه گریزی و هیچ مفری ندارد از اینکه بیاید و خود را به شکلی دریاورد خودش را، وجود بکشد نمی تواند بدون ماهیت در جلوی چشمان ما ظاهر بشود امکان ندارد حتی جبرئیل هم اگر بخواهد به صورتی در بیاید که افراد او را ببینند، باید تمثّل به یک فردی و به یک موجودی پیدا بکند گرچه وجود جبرائیل، وجود روحانی و مجرّد است ولکن در مقام ابراز و اظهار بالاخره باید تمثّل به صورت داشته باشد پس این حدودی که الان برای خود می گیرد آیا این حدود لازمه ذات جبرائیل است؟ نخیر جبرائیل که اصلا سر و پا و دست ندارد دحیة کلبی را افراد می دیدند در کنار رسول خدا و وقتی که می رفت حضرت می فرمود این جبرائیل بود افرادی که او را می دیدند فرق نمی کند در اینجا چه با چشم می دیدند که خیلی از افراد اینطور تصور می کنند یا با چشم مثالی می دیدند که در اینجا تصرف در مثال افراد شده است و آنها به صورت مکاشفه فردی را مثل دحیة کلبی دیدند و به این صورت که

این هم یک قسم توجیه برای این تمثّل است به هر دو قسم، جبرائیل که صورت ندارد جبرائیل که سر ندارد جبرائیل که بینی و ابروی کمان و قد رعنا ندارد ولی برای اینکه به صورت مثالی ظاهر بشود یا به صورت جسمانی و مادی ظاهر بشود هر کدام از این دو، چاره‌ای ندارد. یعنی رتبه ما در ادراک و معرفت رتبه مثالی است و بالاتر نه فقط در رتبه مثالی اگر ادراک در رتبه مادی هست جبرائیل چاره‌ای ندارد جز اینکه متلبس به لباس مادی باشد با آن همه قدرتی که خدا به او داده با آن ید بیضائی که خدا به او داده که شرق و غرب عالم را در تحت ولایت جبرائیل است این جناب جبرائیل قادر نیست بدون تجسم به صورت مادی که ماده او را مشاهده کند از جبرائیل بر نمی‌آید و حتی اگر خودش را هم بکشد نمی‌تواند ثانیاً اگر بخواهد همین جناب حضرت جبرائیل به صورت مثالی برای ما تجسم کند باز چاره‌ای ندارد از اینکه خود را به صورت مثالی دریاورد ثالثاً اگر ما از مرتبه مثال پا فراتر بگذاریم و بالاتر برویم برای ادراک ملکوت جبرائیل آنجا دیگر

نیازی به صورت مثالی نداریم آنجا آن حقیقت نورانی جبرائیل به صورت یک حقیقت نوریه ولی دارای شکل برای ما ظهور پیدا می‌کند و دیگر در آنجا نه مؤنث نه مذکر و نه چشم و ابرو و بینی و دهانی وجود دارد که آن صورت مثالی برای ما تجلی پیدا کند بعد در مرتبه بالاتر دیگر آن شکل نوری هم در آنجا نیست بعد به مرتبه بالاتر به جنبه معنا می‌رسد و از اینجا به بعد و **فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ**<sup>۱</sup> از آنجا به بعد که رفع حدود وجودی هست آنجا دیگر جبرائیل متوقف می‌شود و رسول خدا بالا می‌زند و از آنجا بالاتر می‌رود اینها مراتب ادراک ماست به میزان مراتب سعه وجودی ما از نقطه نظر تجرد این مراتب را داریم ممکن است فردی در مرتبه اول باشد، ممکن است فرد مرتبه اول و دوم را داشته باشد، ممکن است فرد اول و دوم و سوم چهارم و دهم و پنجاهم را داشته باشد یعنی در آن واحد نسبت به پنجاه مرتبه اشراف دارد کجای کاری آقا جان نسبت به پنجاه مرتبه اشراف دارد یعنی در

---

<sup>۱</sup> سورة النجم ۵۳ آیه ۹

حال واحد هم چشمش دارد این میکروفون را  
می‌بیند هم قلبش دارد جای دیگر را می‌بیند هم  
ضمیرش دارد جای دیگری را می‌بیند و هم سرش  
متصل به عالم قدس است. در تمام این مراحل  
مختلف هر کدام جایگاه خودش را دارد ما الان که در  
اینجا داریم صحبت می‌کنیم شما که حواستان به من  
هست و به جای دیگر نمی‌توانید فکر کنید تا فکرتان  
برود در خانه که اهل بیت مکرمه از شما چه خواسته  
که ظهر تشریف می‌برید ماست و سبزی و کاهو  
خواسته است، دیگر نمی‌توانید به عرایض چرند و  
پرند ما آنطوری که باید و شاید توجه کنید و بنده که  
این عرایض را خدمت شما عرضه می‌کنم اگر فکرم  
این باشد اگر نروم به خانه با لنگه کفش و دمپایی و  
این چیزها سروکارمان هست امر فرمودند، دستور  
فرمودند که امر و دستور آنها از امر و دستور پروردگار  
هم بالاتر است خدای بیچاره این خدائی که ما داریم  
از همه مظلوما مظلومتر است و هیچ کس به  
مظلومیت این خدای ما نمی‌رسد هر بلائی سرش  
درمی‌آورند سرش را می‌اندازد پائین می‌گوید بکنید

هر کاری می‌خواهید بکنید ولی نعوذ بالله اگر بعضی‌ها هستند که من نمی‌گویم چه کسانی هستند بعضی‌ها اگر کمترین مخالفتی بشود پناه بر خدا دیگر آسمان است که به زمین می‌آید و زمین است که به آسمان می‌رود بجای اینکه انسان برود خانه باید سر به بیابان بگذارد چون در خانه دیگر از او استقبال نمی‌کنند فلان چیز را نیاوردی یا باید بخری و اگر نخری هیچ پایت را در خانه حق نداری بگذاری دیگر آنجا چاره‌ای نیست که انسان مطیع صرف باشد! اگر من به فکر دستورات و اوامر مخدرة محله مجمله مطوله و امثال ذلک باشم خوب نمی‌دانم به شما چه بگویم لذا اگر بعضی از اوقات دیدید مطالب ما تغییر پیدا کرد بدانید که حال و هوای ما عوض شده است، معلوم نیست به شرق یا به غرب رفته است. علی کل حال انسان است ولی وقتی انسان مجرد نفسی پیدا می‌کند در عین اینکه حفظ بر قوانین و ضوابط و لوازم این عالم ماده را دارد در عین حال بر سایر مراتب اشراف و سیطره و ولایت دارد آن وقت ما آمدیم و دیگران را همچون خود پنداشتم،



خیال می‌کنیم امام علیه‌السلام مثل ما می‌ماند. برو بابا  
ما به اندازه چغندر نمی‌فهمیم آن وقت می‌گوئیم امام  
هم مثل ماست و آن هم خبر ندارد، اگر خدا بخواهد  
می‌فهمد و اگر خدا بخواهد نمی‌فهمد، قربان عمه‌ام  
بروی!! خوب لبو فروش هم همین است اگر خدا  
بخواهد می‌فهمد اگر نخواهد نمی‌فهمد، پس چرا  
اسمش را امام زمان گذاشتند اسمش را چغندر  
فروش نگذاشتند اگر این است من هم همینطورم اگر  
خدا بخواهد می‌فهمم اگر نخواهد نمی‌فهمم درست  
شد این مساله به این کیفیت نیست بهتر است که ما  
برویم یک مقدار به معلومات خودمان اضافه کنیم و  
نیائیم امام را مثل خود کنیم، خود که عرضه نداریم  
به آن مرتبه برسیم بلکه او را پائین می‌آوریم و به  
مرتبه خودمان تنازل می‌دهیم و در رتبه خودمان قرار  
می‌دهیم تا آن آبروی خود را بدین وسیله جبران کنیم  
می‌آیند کتاب می‌نویسند که امام علم غیب ندارد، امام  
هیچ نمی‌فهمد امام مثل ما می‌ماند هی می‌نویسند هی  
کاغذها را سیاه می‌کنند اسراف می‌کنند و وقت  
خودشان را ضایع می‌کنند، می‌نویسند امام هم اشتباه

می کند مثل بقیه افراد تفاوت نمی کند بعد هی آیه  
قرآن **قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ**<sup>۱</sup> ای کوفت و زهرمار، انگار  
فقط همه قرآن أنا الا بشر مثلکم، است نمی فهمد،  
خوب احمق تو برو یوحی الیه، بشو به تو هم وحی  
بشود را هم بخوان آن وقت دیگر خفه می شوی دیگر  
نمی گویی أنا بشر مثلکم آن وقت می فهمی چه خبر  
است بله یوحی الیه است حالا خیال می کند وحی  
چیست؟ خدا جبرئیل را مثل دحیه کلبی می فرستد  
در گوش پیامبر زمزمه می کند و می گوید اما دیگر  
حقیقت وحی را نمی فهمد که آن کسی را به او وحی  
می شود جبرائیل بلند نمی شود بیاید پائین بلکه این  
بلند می شود می رود بالا اینها نفهمیده اند که در وحی  
ارتقاء است نه انزال، انزال به مرتبه نفس متعلقه به  
بدن است ارتقا از نقطه نظر تلقی است و این دو جنبه  
نزول و صعود باید در وحی ملاحظه بشود تا اینکه  
بتواند آن وحی به عصمت باقی باشد والا به  
چرندیات ما تبدیل می شود اینها نمی فهمند که وجود  
دارای این حدود باید باشد تا بتواند در مرئی و منظر

---

<sup>۱</sup> سورة الكهف (۱۸) صدر آیه ۱۱۰

دریاید و به این تشخیص گفته می‌شود پس آنچه که عامل برای تشخیص است چیست؟ عامل عبارت از وجود است آنچه که عامل و علت برای جزئیت است وجود است آن فقط این مساله را دارد و ماهیت این مطلب را ندارد.

والحق ان تشخیص الشيء بمعنی کونه ممتنع الشرکی فیه تشخیص شیء با این تفسیر که شیء ممتنع الشرکی فیه شرکت در او امتناع دارد بحسب نفس تصویره یعنی خود این شیء را ما تصور بکنیم دیگر قابل برای تعدد نیست وقتی شما زید را تصور می‌کنید دیگر فقط يك صورت ماهوی از زید در ذهن شما می‌آید دیگر بیشتر نمی‌آید یعنی نفس تصور این زید، مانع از تعدد می‌شود مگر اینکه زید دیگری را تصور بکند او دیگر چه خواهد شد انها یکون بامر زائد علی الماهیه به واسطه تصور اینطور نیست این امتناع شرکت تصور شیء به واسطه امر ظاهر بر ماهیت است که مانع بحسب ذاته من تصور الاشتراك فیه که این امر زائد به حسب ذاتش نمی‌گذارد که اشتراکی در آن باشد خود

ذاتش نمی‌گذارد آن وجود است وقتی وجود در اینجا  
پا بگذارد می‌گوید من دیگر دو بر نمی‌دارم، این  
میکروفون‌های که الان در اینجا هست هر کدام از این  
میکروفون‌ها برای خودشان ندای انا الحق می‌زنند این  
می‌گوید من در اینجا هستم و مستقل و هیچ ارتباطی به  
بقیه ندارم می‌خواهد آن یکی صدای را بگیرد یا نگیرد  
من در اینجا صدا را ضبط می‌کنم میکروفون دوم هم  
همین حرف را می‌زند هر کدام از اینها برای خود يك  
ندای استقلال سر می‌دهند که در آن ندای استقلال،  
دیگری را نمی‌پذیرند در وجود خودشان راه نمی‌دهند  
این معنا، معنای تشخّص و جزئیت است که اشتراك را  
قبول نمی‌کنند فالمشخص للشیء آنی که می‌آید و شیء  
را مشخص می‌کند و مشخص می‌کند بمعنی ما به  
یصیر ممتنع الاشتراك فیه به معنای این چیزی که به  
واسطه او دیگر اشتراك در او ممتنع است لا یكون  
بالحقیقه الا نفس وجود ذلك الشیء فقط وجود است که  
باعث تشخص است پس مشخص ماهیت، وجود  
است و مشخص هم ماهیت وجود خارجی است کما

ذهب الیه معلم الثانی فان کل وجود متشخص بنفس  
ذاته هر وجودی چه وجود باری تعالی باشد که حدود  
ندارد چه وجود سایر موجودات باشد که دارای حدود  
هستند حالا آن حدود، حدود صورت و مادی باشد یا  
اینکه نه حدود، حدود همان مرتبه وجودی باشد که در  
مجردات متشخص بلذات هستند خودشان متشخص  
هستند و اذا قطع النظر عن نحو الوجود الخاص الشئ  
فالعقل لا یأبی عن تجویز الاشتراک فیہ اگر ما این وجود  
خاص را از این شیء خارجی برداریم و خود صورت  
ماهوی او را در نظر بگیریم هزار تا مثل او می شود  
تصور کرد این دیگر اشتراک محال نیست که ما آمدیم آن  
وجود را سلب کردیم وقتی وجود را شما سلب کردید  
می ماند یک صورت، شما روی صدتا کاغذ هم  
می توانید یک صورت را بزنید چون وجود را سلب  
کردید آن صورتی که قائم به ذهن و قائم به شخص است  
آن صورت را آمدید از آن ماده جدا کردید از این زید  
صورت را جدا کردید فقط یک صورت برای خودتان  
نگه داشتید خوب صورت که قابل تکرار است ماهیت

قابل تکثر است البته آن صورت در عرض ماهیت همان  
مشخصات ذاتیه است فالعقل و اذا قطع النظر من نحو  
الوجود الخاص الشئ وقتی که قطع نظر از نحو وجود  
حاصل شیء بشود و آن ماهیت فقط مدنظر باشد، نه  
بدون استناد به آن خارج فقط خود او در نظر گرفته  
بشود فالعقل لا یأبی عقل مانعی نمی بیند از تبدیل  
اشتراک در آن، خوب اشتراک در آن باشد چه اشکال  
دارد؟ و آن ضم الیه ألف مخصص اگرچه هزار مخصص  
به او زمینه بشود فرض کنید این صورت يك مترو هفتاد  
و پنج باشد این صورت دارای موی سیاه باشد این  
صورت دارای وزن باشد هزارتا از این مخصّصات و  
عوارض شخصیه شما به این اضافه کنید باز ممکن است  
همین پیدا بشود چه اشکال دارد يك کارخانه ای که  
لاستیک و پلاستیک می سازد از این کارخانه فرض  
کنید چندتا توپ بیرون می آید؟ عروسک هم بیرون می  
آید - اما عروسک نخرید عروسک مجسمه است و  
اشکال دارد توپ بخرید - از این کارخانه فرض بکنید  
که هزارتا توپ می آید بیرون همه توپها عین هم هیچ

فرقی از نظر رنگ با هم ندارند از نظر وزن با هم ندارند  
از نظر حجم هم ندارند می‌گوئید هزار تا کم است  
هزارتا دیگر هم دوباره درست می‌کند عین هم  
دوهزارتا دیگر درست می‌کند عین هم هرچه درست  
می‌کند عین هم است چرا؟ اگر هرچه هم مخصوصات  
زیاد باشد باز این می‌تواند این مانند او را چرا؟ چون  
این قابل تکرار است بحث، بحث وجود نیست بحث،  
بحث خود وجود ماهوی است هرچه این مخصوص زیاد  
بشود باز مابه‌ازاء آن خارجی هم تکرار پیدا می‌کند فان  
الامتياز فی الواقع غیرالتشخص امتیاز با تشخص فرق  
می‌کند امتیاز یعنی میز بین دو شیء خارجی ماهیت  
تشخص یعنی استقلال در وجود اذا الاول للشد  
بالقیاس الی المشتركات فی أمر عام امتیاز به شیء  
برمی‌گردد عارض به شیء است در قیاس با سایر آن  
مشارکات در امر عام فرض بکنید این شرکت دارد در  
مکان، ولی این امتیازش به این است که جای آن فرق  
می‌کند این شرکت دارد به وزن ولی امتیاز به این است  
که وزن تفاوت می‌کند اینها شرکت دارند در لون، ولی

امتیازش به این است لونها فرق می کند شرکت دارند  
در کم، ولی امتیازش به این است که کم، کم و زیاد  
می شود امتیاز به چیزی برمی گردد که در شرکت يك  
امر عامی بین دو چیز با هم متشاکین وجود دارد امتیاز  
می آید همانها را در همان شرکت بین آنها فرق قائل  
می شود ولی تشخیص به این بر نمی گردد به خود وجود  
او بر می گردد و ثانی باعتبار فی نفسه دومی که تشخیص  
باشد باعتبار نفس شیء است نه به اعتبار قیاس او با  
شیء دیگر حتی انه لو لم یکن له مشارک حتی اینکه اگر  
برای شیء مشارکی نباشد مثل وجود باری تعالی لا  
یحتاج الی ممیز زائد که احتیاجی به ممیز زائد ندارد مع آن  
له تشخیصاً فی نفسه ولی تشخیصش را دارد، مشارک  
ندارد چون اصلاً وجود و جوهره او فرق می کند ولیکن  
تشخیص دارد پس تشخیص به شیء بر می گردد به ذات  
شیء امتیاز به چه بر می گردد به فرق بین او و بین بقیه  
بر می گردد در اموری که بین هم با هم اینها متشاک  
هستند ولا یبعد أن یكون التميز یوجب للشیء استعداد  
التشخیص بعید نیست که اینجوری بگوئیم که تمیز از



نقطه نظر استجلاب فیض از ناحیه پروردگار موجب استعداد تشخیص می شود یعنی وقتی که تمیز برای شیء پیدا بشود آن موقع قابلیت پیدا می کند که از ناحیه پروردگار او افاضه بشود قبل از تمیز شیء که آن ماهیت در مرتبه يك ماهیت مبهمه است هیچ وقت استجلاب فیض نمی کند، فیض می خواهد به کی بخورد؟ افاضه اشراقیه می خواهد به کی بخورد؟ به امر مبهم که نمی خورد پس بنابراین ماهیت وقتی که دارای تمیز شد در وعاء خودش نه اینکه در وعاء خارج، هنوز فیض وجود به او افاضه نشده است اگر این افاضه بخواند صورت خارجی پیدا کند باید این صورت خارجی شیء متمیز باشد بدون تمیز گرچه همین تمیز هم از ناحیه آن افاضه و آن تمیز پیدا می شود ولی اینها از نظر رتبه فرق می کند فان نوع الهادی المنتشر آن نوع مادی که در بین همه اصناف و اینها منتشر هست که همان عنوان مبهمه را دارد همان حیوانیت و انسانیت مبهمه است ما لم یکن ماده متخصصه الاستعداد بواحد منه اگر ماده استعداد خاصی را برای یکی از این نوع نداشته باشد

لايفيض وجود عن المبدأ الا على افاضه وجود به او  
نمی شود پس بنابراین باید این نوع مادی که همان  
صورتی است که قابلیت دارد این ماده‌ای که قابلیت  
دارد و برای اینکه به انواع متعدده پیدا بشود برای  
تشخیص خارجی باید استعداد و قابلیت خارجی را هم  
نفسی را داشته باشد تا اینکه قابلیت وجودی به او  
افاضه بشود لذا گفتند که به هیولای مبهمه من حیث  
هی صورت افاضه نمی شود مگر اینکه خود آن هیولا  
به ماده تبدیل بشود که ماده يك پله نزدیکتر به قبول  
صورت نوعیه نزدیکتر می کند و بعد از اینکه قابلیت  
پیدا کرد برای صورت نوعیه آن وقت به واسطه افاضه  
علت تامه آن صورت بر آن منتقش می شود این مربوط  
به کیفیت جزئیت در اشیاء خارجی می شود.